

نوع مقاله: ترویجی

نقش تفکر در آموزش مفاهیم دینی از دیدگاه استاد علی صفایی حائری

Mohammadkazem1377@mihanmail.ir

hnajafih@yahoo.com

محمد کاظم نیکفرجام / طلبه سطح دو حوزه علمیه قم

حسن نجفی / دکترای مطالعات برنامه درسی دانشگاه علامه طباطبائی

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۵

دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش تفکر در آموزش مفاهیم دینی از دیدگاه استاد علی صفایی حائری انجام شد. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بود. نتایج نشان داد که تفکر در لغت به معنای تأمل است و در اصطلاح و تعریف استاد صفایی به معنای حل مجهولات است. ایشان سه نوع دین ارثی - سنتی، و احساسی - عاطفی را مطرح کرده‌اند و دین اصیل نظر مختار ایشان بود. دین اصیل دینی است که مبنای آن شناخت است، شناختی که ابعاد مختلف انسان و هستی را روشن می‌کند. این شناخت به وسیله تفکر حاصل می‌شود و تفکر با طرح سؤال ایجاد می‌شود؛ منتها سؤالات باید حساب شده و مبنایی باشند و این وظیفه مربی است که بتواند راه را کوتاه و زمان را مغتنم بشمارد و با ایجاد سؤالاتی مبنایی و اساسی ذهن متربی را به جولان درآورد و او را یاری کند تا به پاسخ‌های این سؤالات برسد. اما لازمه و مقدمه واجب برای تفکر صحیح، داشتن معلومات یا مواد خام و آزادی از تقلیدها و تلقین‌ها و... می‌باشد. جمع‌آوری اطلاعات و معلومات با تدبیر و رهایی از اسارت‌ها با تعقل مرتفع می‌گردد. لذا تفکر با همراهی تدبیر و تعقل می‌تواند در آموزش مفاهیم دینی راهگشا باشد.

کلیدواژه‌ها: دین، آموزش مفاهیم دینی، تکامل درک دینی، هدایت مبتنی بر تفکر، دیدگاه استاد صفایی حائری.

مقدمه

سال‌ها عبادت کرده بودند، ولی این عبادت بدون تفکر و شناخت، آنها را یاری نکرد؛ مثل *ابن ملجم مرادی*، *شمربن ذی‌الجوشن* و...

از عوارض ناشی عدم تفکر در آموزش مفاهیم دینی می‌توان به این مورد اشاره کرد که در جامعه امروزی، متریبانی را می‌بینیم که در این دوران مقید به انجام دستورات و فرایض دینی هستند؛ اما با گذشت زمان و شکل‌گیری استقلال شخصیتی آنها و تغییر محیط تحصیلی در سن جوانی، مشاهده می‌کنیم که سراسر ذهنشان درگیر شبهات بی‌پاسخ و بی‌تأمل است که سبب بی‌تفاوتی نسبت به دستورات دینی می‌شوند و بعضاً به بی‌دینی کشیده می‌شوند. درحالی‌که اگر در دوران تحصیل در مدرسه، تفکر و شخصیت آنها را رشد می‌دادیم و سؤالات اساسی و بنیادی اعتقادی و دینی آنها را حل می‌کردیم، به چنین معضلی گرفتار نمی‌شدیم.

در زمینه بهره‌گیری از تفکر در تعلیم و تربیت، سه مطالعه یافت شد؛ - *جایگاه تفکر و اندیشه در تعلیم و تربیت* (نجفی هزارجریبی، ۱۳۹۰)، این پژوهش ضمن مفهوم‌شناسی تفکر و اندیشیدن از منظر قرآن کریم، اقدام به معرفی دو نوع اندیشه رایج در جامعه امروز؛ یعنی اندیشه مثبت و منفی کرده و با ذکر نمونه‌های داستانی، منظور از افکار منفی را شرح می‌دهد و راه‌هایی را برای تبدیل آن به افکار مثبت ارائه می‌کند.

- *اهمیت تفکر در تعلیم و تربیت* (معافی، ۱۳۹۵)، بیانگر آن است که مطالعه شناخت قوانین جهان، براساس تفکر پایه‌ریزی شده است. براساس اینکه انسان موجودی کنج‌کاو و متفکر عالم آفرینش به‌شمار می‌رود، لذا همواره می‌خواهد بداند که هدف از به‌وجود آمدن این جهان و خلقت چیست؟ اگر انسان بتواند در شناخت و کشف قوانین حاکم بر خلقت موفق شود، می‌تواند به یافته‌های علمی ارزشمندی دست یابد.

- *نقش تفکر در تحول اخلاق* (فرهادیان، ۱۳۸۲)، آنچه پژوهشگر در این نوشتار به آن پرداخته، نقش و جایگاه تفکر در تغییر و تعدیل رفتار و نیز تأثیر آن بر نوع نگرش و اخلاق است؛ افزون بر آنکه، جنبه‌های اخلاقی اندیشه و تفکر نیز بازگو شده است.

در اسناد بالادستی نظام آموزش و پرورش کشور، در زمینه اهمیت تفکر در معارف و مفاهیم دینی، موارد مهمی قابل مشاهده است. به‌طور مثال در *سند تحول بنیادین* (۱۳۹۰) اشاره شده که:

مهم‌ترین تکیه‌گاه دین برای هدایت انسان در فهم مفاهیم اعتقادی، اخلاقی و عملی، عقل است. اینکه متریبی به این توانمندی در تفکر دست یابد که در مبدأ خود و جهان هستی خدایی بی‌مانند، لایزال و ابدی و بی‌نیاز از همه‌چیز و همه‌کس که قادر مطلق و مدبر همه امور عالم است، وجود دارد؛ بنابراین به منتهای کار خود پی برده و می‌داند که مسیر این مبدأ و منتهای چیست و راهبران الهی چه نوع دعوتی را انجام داده‌اند. حاصل این تفکر، شکوفایی و تعالی هویت دینی خواهد بود. هویتی که در آن، شناخت، گرایش و عمل به فرهنگ اسلامی و لقاء پروردگار در دنیا و آخرت مدنظر است (نجفی، ۱۴۰۰، ص ۱۹۸). تفکر موجب می‌شود که دشمنان متریبی، از جمله نفس، شیطان و موارد بیرونی و اجتماعی در او اثری نداشته باشند (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۳). متریبی متفکر وقتی با مفاهیم دینی مواجه شد و متوجه گردید که دین و عناصر آن سرمایه اساسی برای دنیا و آخرت اوست؛ به‌طوری‌که در دنیا در پرتو نور آن زندگی می‌کند و هم در آخرت حیات ابدی خود را تأمین می‌کند؛ لذا بر این مسیر ثابت‌قدم می‌ماند و حتی در مواقع ضروری به دفاع از آن نیز مبادرت می‌ورزد. چنین فردی می‌یابد که من اصیل یا من وجودی اصالت دارد و مصداق اولوالالباب می‌شود. اولوالالباب کسانی هستند که هویت حقیقی خود را که همان بندگی است، می‌یابند و در مسیر پریپیچ‌وخم آن گم نمی‌شوند. اینان کسانی هستند که شناخت مفاهیم دینی را مایه حیات دانسته، همه سعی خود را می‌کنند تا در بالاترین درجه و مراتب، آنها را درک کرده و در مسیر بندگی، مطمئن‌ترین راه را انتخاب کنند (ضیاء‌آبادی، ۱۳۹۷).

در کتاب *مسئولیت و سازندگی مرحوم استاد صفایی حائری* (۱۳۸۲، ص ۱۱۶) این‌طور آمده است که «با تفکر، انسان به شناخت خویش و شناخت هستی و شناخت دنیا و شناخت الله و شناخت روش زندگی و مرگ پی می‌برد؛ و با تفکر، استعدادها و سرمایه‌های انسان مشخص می‌گردد و همین است که نقش تفکر در سازندگی و رشد انسان نقش اول را بر عهده دارد».

در طول تاریخ بشریت، افرادی بودند که با یک تلنگر و با یک تذکر زندگی‌شان متحول شده است؛ از جمله *فضیل بن عیاض* و *حربن یزید ریاحی* که با شنیدن کلامی از خدای متعال و معصوم^ع به فکر فرو رفتند و با انتخاب درست به سعادت رسیدند. از آن طرف افرادی بودند که

غضب، نزاع، دروغ‌گویی و بدی‌های دیگر سوق می‌دهد، و این قوه عقل اوست که او را از این بدی‌ها مصون نگه داشته و یا در بعضی موارد کنترل می‌کند. برخورداری انسان از عقل و شهوت است که خداوند او را اشرف مخلوقات و جانشین خود بر روی زمین قرار داده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» (بقره: ۳۰)؛ هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.

استاد صفایی در دیدگاه خود شروع مذهب را از تفکر دانسته‌اند (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۴). تفکر در لغت به معنای تأمل و از باب تفعّل، یا اسم مصدر باب تفعیل (تفکیر) است (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۸۳). برای درک معنای تفکر از نگاه استاد صفایی حائری، نیازمند به بیان مقدمه‌ای هستیم که این مقدمه می‌تواند در فهم معنای تفکر به ما کمک کند. انسان قبل از تفکر، نیازمند به آزادی و تدبّر است. آزادی بدین معنا که انسان خودش را از تعصب‌ها و عادت‌ها رها کند و هدفش، رسیدن به حق باشد (اسکندری، ۱۳۸۸، ص ۴۶). تدبّر یعنی تهیه مواد خامی که فکر در آن کار می‌کند و با ترکیب آنها به نتیجه‌هایی می‌رسد و شناخت‌هایی به دست می‌آورد (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۵). کار فکر، قرار دادن چند معلوم، در کنار یک یا چند مجهول، به هدف کشف مجهول است (اسکندری، ۱۳۸۸، ص ۳۸). مثلاً در معادله یک مجهولی $2+x=7$ ؛ x مجهول، و اعداد ۲ و ۷ و علامت‌های = و + مواد خام (تدبّر) برای حل مجهول هستند. در مجموع، فکر با در اختیار داشتن مواد خام و معلومات، مجهول را حل می‌کند و این همان معنای تفکر است.

۲. چیستی مفاهیم دینی

برای تبیین چیستی مفاهیم دینی باید گفت که *استاد صفایی دین را به سه دسته تقسیم می‌کنند:*

دین ارثی و سنتی یا دستوری: این نوع، شامل دستورات و احکام و امر و نهی‌هاست و اعمال به صورت تبدی انجام می‌شود و فاقد هرگونه زمینه شناختی و معرفتی است. افرادی که دیشان، دین آباء و اجدادی‌شان است: «وَ كَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِیْ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِیْرٍ اِلَّا قَالُ مُتْرَفُوْهَا اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُّقْتَدُوْنَ» (زخرف: ۲۳)؛ همین‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری اندازکننده نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما

«انسان موجودی است که می‌تواند با تکیه بر فطرت و استعدادهای طبیعی خود و با استفاده از نیروی عقل و اختیار و اراده خویش به معرفت دست باید». در *برنامه درسی ملی (۱۳۹۱)*، تعقل محور هدف‌گذاری‌ها و خطمشی‌های تربیتی قرار گرفته و همچنین در قسمت بیانیه حوزه تربیت و یادگیری حکمت و معارف اسلامی آمده است که: «ایمان مبتنی بر تفکر، اساس اعمال دینی است و هیچ عمل دینی بی حضور تفکر و تعقل معنا و مفهوم ندارد؛ تفکر، مطالعه و پژوهش اساس معرفت دینی است». در *اهداف مصوب دوره‌های تحصیلی (۱۳۹۷)* و ذیل ساحت تعلیم و تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی در دوره دوم متوسطه چنین آمده است که: «دانش‌آموز باید بتواند با درک وجه استدلالی و عقلانی معارف دینی، در مواجهه با پرسش‌ها و مسائل، پاسخ‌های متقاعدکننده‌ای را با تکیه بر منابع و شواهد دینی ارائه کند و تأثیر آن را مورد ارزیابی قرار دهد».

شخصیت استاد صفایی حائری با بیان اینکه تفکر روشی کارآمد در آموزش مفاهیم دینی است؛ گام‌های معرفتی و شناختی را به صورت دقیق از ابتدا تا انتهای آن برای متربی روشن می‌کنند. به طوری که ایشان نگاهی جامع به انسان و هستی و نصوص دینی داشته و در ارائه روش تربیتی مناسب، تبحر خاصی دارند و مخاطب را قدم به قدم، از شناخت خود به شناخت خدا می‌رساند.

با توجه به مطالب فوق، در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه خاص *استاد صفایی حائری* در زمینه مفهوم تفکر و چگونگی پیاده‌سازی آن در آموزش مفاهیم دینی، تبیین می‌گردد. بررسی موانع تفکر در انسان و چگونگی برطرف کردن آنها نیز مطلب بعدی است که به آن پرداخته می‌شود.

۱. چیستی تفکر

در حدیثی در کتاب شریف *عَلل الشرایع* آمده است که: «لَنْ اَللّٰهُ تَعَالٰی خَلَقَ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ رَكِبَ فِیْهِمُ الْعَقْلَ وَ خَلَقَ الْبِهٰٓئِمَ وَ رَكِبَ فِیْهِمُ الشَّهْوَةَ وَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ وَ رَكِبَ فِیْهِ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ» (صدوق، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۴)؛ خدای متعال فرشتگان را خلق کرد و آنها را عقل محض قرار داد و چهارپایان را خلق کرد و آنها را شهوت محض قرار داد و انسان را آفرید و عقل و شهوت را در او قرار داد. این حدیث اشاره دارد به اینکه انسان از عقل و شهوت برخوردار است و این وجه برتری او از سایر موجودات است؛ چراکه در بسیاری از موارد قوه شهوت انسان، او را به

پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم.

- دین احساسی و عاطفی: در دین احساسی و عاطفی بیشتر از همه، احساسات و عاطفه انسان دخیل است؛ اما احساساتی که بدون پشتوانه معرفتی و شناختی است. در این نوع، اعمال به صورت تعبدی انجام نمی‌شود و فقط اعمالی که احساساتی‌تر هستند، انجام می‌شود؛ مثلاً زیارت امام معصوم می‌رود، ولی نسبت به حجاب مقید نیست.

- دین اصیل: به دینی گفته می‌شود که از پایه‌های معرفتی و شناختی برخوردار است؛ که نظام کلی آن دین به ترتیب شامل: «آزادی قبل از تفکر، تفکر، شناخت، احساس، عقیده، نظام‌ها، احکام و دستورات» است.

برای ایجاد مفاهیم دینی مانند: مسئولیت‌پذیری اجتماعی، یاری کردن دیگران، انفاق، صلح‌رحم، توکل و ایمان به خدا، زیارت و... در بستر جامعه، لازم است تا دین اصیل را در خودمان ایجاد کنیم؛ چراکه تا شناختی از دین نداشته باشیم، انجام مفاهیم دینی، کم‌فایده و بی‌فایده است. کسی که دینش از روی تعبد و احساسات باشد و از شناخت و معرفت برخوردار نباشد، شامل این حدیث می‌شود که امیرمؤمنان علیؑ فرمودند: «الْمُعْبِدُ عَلَىٰ غَيْرِ فِقْهِ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ؛ يَلْوُرُ وَلَا يَبْرَحُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۲۸۰)؛ کسی که به صورت تعبدی اعمال را اجرا می‌کند، اما فهم عمیقی از دین ندارد، مانند الاغ آسیاب است؛ دور می‌زند، ولی جلو نمی‌رود.

۳. چگونگی پیاده‌سازی تفکر برای ایجاد و یا آموزش مفاهیم دینی

در ادامه به جایگاه و نقش تفکر در آموزش و ایجاد مفاهیم دینی می‌پردازیم و بیان می‌کنیم که چگونه تفکر، ما را به انجام مفاهیم دینی در خارج می‌رساند. برای توضیح این مطلب لازم است ابتدا انواع روش‌های آموزش مفاهیم دینی را بیان کنیم. ایشان برای بیان عوامل و روش‌های ایجاد مفاهیم دینی، بین افراد بالغ و کودک، فرق قائل می‌شوند و متناسب با هر کدام از عوامل مؤثر در تربیت، بحث و گفت‌وگو می‌کنند. ایشان عوامل تربیتی مؤثر در کودک را این موارد می‌شمارند: تلقین، تقلید، تشویق، تنبیه و...؛ اما این موارد را نسبت به تربیت افراد بالغ صحیح نمی‌دانند و این‌گونه در کتاب *مسئولیت و سازندگی* به بحث از عوامل مؤثر در تربیت افراد بالغ می‌پردازند:

برای سازندگی و تربیت روش‌هایی هست: «با شعارها، داغ

کردن و با تلقین، حرارت دادن»، «شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن»، «به دوش کشیدن و بغل کردن»، «کلیدها و ملاک‌ها و روش‌ها را به دست دادن و روشنی‌دادن و ریشه‌دادن و زنجیرها را باز کردن». روشن است که با این روش آخر زودتر به نتیجه می‌رسیم و بهره‌های عظیم‌تری به دست می‌آوریم. آنها که داغ شده‌اند، با عوض شدن محیط، زود سرد می‌شوند و در برابر طوفان‌ها برگ می‌ریزند و هنگام تنهایی، نه تنها نعش می‌شوند و می‌مانند؛ بلکه همچون بچه‌های لوس که بغلی شده‌اند همین که زمینشان بگذاری، نق می‌زنند و دراز می‌شوند و می‌خوابند (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۴۰-۴۱). کلیدهایی که او را به شناخت خودش و کارش و در نتیجه شناخت کارگاهش آگاه می‌کند؛ کلیدهایی که او را به جهان‌بینی اسلام و عقاید و ایدئولوژی اسلام رهنمون می‌شود؛ ملاک‌ها با شناخت استعدادها، انسان و با شناخت رقابت و تضاد استعدادها، به نقش انسان پی می‌بریم که بیش از رفاه و خوش بودن است؛ چون برای خوشی به فکر و عقل نیاز نداشت و غرایز کافی بودند؛ در نتیجه به رقابت فکر و عقل نیاز نداشت و غرایز کافی بودند. در نتیجه از رقابت فکر و عقل و غرایز می‌یابیم که کار انسان حرکت است و آن هم حرکتی به‌سوی برتر و در نتیجه رشد. با این شناخت از کار انسان، به ملاک‌ها می‌رسیم که:

ملاک اول، در هر کار و در صحنه، همین رشد است و نه خوشی و دلخواهی. باید انفاق و سلام کردن و احترام مؤمن و... با این ملاک بخواند و برای دو طرف رشد و حرکت بیاورد، نه رکود و خسارت.

ملاک دوم، توحید و تقواست؛ چون با غیر او بودن و برای غیر او حرکت کردن، خسارت و باخت است. در نتیجه به حالی می‌رسیم که جز او در درون ما نباشد؛ چون به عظمتی رسیده‌ایم که هر نسیمی ما را حرکت ندهد. این گاه است که با فوت بچه‌ها حرکت می‌کند؛ اما کوه را حتی طوفان‌ها تکان نمی‌دهند. و در آنجا که با اعمالی برخورد می‌کنیم که در یک زمان جمع شده‌اند و امکان جمع کردن ندارند، در این مرحله اهمیت‌ها را در نظر می‌گیرد.

ملاک سوم، ملاک اهمیت است و اگر همه در یک سطح از اهمیت بودند، ملاک چهارم مطرح می‌شود.

ملاک چهارم، صعوبت است؛ چون کارها به اندازه فشاری که بر ما می‌گذارند، به ما رشد می‌دهند. در *نهج البلاغه* است که امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «هرگاه برایم دو کار پیش می‌آمد، به آن روی

برسد که باعث زیرو رو کردن گذشته و تجدیدنظر برای آینده و به هم زدن برنامه‌های پیشین و طرح برنامه‌های جدیدی باشد (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷). حال که معنای تدبیر برایمان مشخص شد و دانستیم که برای نتیجه‌گیری یا تفکر نیازمند به تدبیر هستیم، نوبت به خود تفکر می‌رسد که چگونه فکر کنیم و بتوانیم بین معلومات و نیازها و مجهولاتمان هماهنگی ایجاد کنیم؟ بهترین راه برای به کار انداختن فکر، طرح سؤال‌هایی حساب شده است. انسان در برابر سؤال‌ها می‌خواهد جوابی بیابد و برای به دست آوردن جواب ناچار است که فکر کند؛ در نتیجه، فکر به جریان افتاده و حرکت کرده است. طرح سؤال برای حرکت فکری راهی است که پیامبران از آنجا رفته‌اند و قرآن از آن خبر می‌دهد (همان، ص ۸۸). منظور آیه ۱۰ سوره مبارکه «ابراهیم» است: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ».

استاد صفایی حائری نظر بر آن دارند که سؤال باید از خود انسان شروع شود؛ چرا که تا ظرفیت انسان، ابعاد وجودی او، رابطه او با هستی و مهم‌تر از همه، نیازهای او مشخص نشود، صحبت از دین فایده‌ای ندارد و برهان و استدلال برای وجود خدا اثر ندارد. از این رو، باید به این سؤال کلیدی و مهم که در بالا به آن اشاره شد پرداخت که چگونه میان نیازها و تفکرها و تدبیرها (مواد خام) هماهنگی ایجاد کرد؟ باید بگوییم شناخت نیازها از حالت‌های روحی و صفات اخلاقی ما مشخص می‌شود. بی‌ظرفیتی‌ها، بخل‌ها، خودخواهی‌ها و غرورها حسدها و... همه علامت یک کمبود و یک نیاز هستند. مثلاً بی‌ظرفیتی‌ها و نبود استقامت علامت نبود عشق و علاقه و شناخت انسان و دنیاست. کسی که عشقی ندارد، صبری نخواهد داشت (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸).

اما تدبیر و تفکر هم به تنهایی کافی نیست و ما نیازمند سنجش و تعقل هستیم؛ چرا که اگر سنجش در تفکر نباشد، آن تفکر محکوم و ابتر خواهد بود و تحت تأثیر عواملی مانند تلقین و تقلید و وراثت و... قرار خواهد گرفت. تعقل یعنی سنجش و ارزیابی کردن، تعقل یعنی مقایسه راه‌های پیش‌رو. ملاک سنجش هم این است که هرچه انسان آن را زیاد کند، استعدادها و ظرفیت‌های او را افزایش دهد؛ می‌شود خوب و هرچه غیر از این باشد، می‌شود بد. این تعقل می‌تواند فکر ما را از عوامل فوق‌آزاد کند و نتیجه مطلوبی را به ما ارائه دهد. پس خلاصه چگونگی پیاده‌سازی تفکر برای آموزش مفاهیم دینی، از این قرار می‌شود که:

می‌آوردم که برای خدا محبوب‌تر بود و اگر در یک سطح بودند، به آن روی می‌آوردم که بر من سخت‌تر بود». با شناخت این ملاک دیگر انسان اسیر اعمال و جزئیات باقی نمی‌ماند و در هر بن‌بست راه خودش را می‌یابد و وظیفه‌اش را می‌شناسد.

مطلب بعدی در مورد روش‌هاست. برای رسیدن به تفسیر و تاریخ *نهج البلاغه* و روایت، به جای اینکه مطالب تفسیری بگوییم، بهتر است که روش‌ها را به دست بدهیم؛ چون مطالب تفسیری احتیاج به تخصص دارند و سال‌ها طول می‌کشد؛ در حالی که به دست دادن روش‌ها در زمان کمی انجام می‌گیرد و سود زیادتری به دست می‌دهد (صفایی حائری، ۱۳۸۱، ص ۴۳-۴۵). با این توضیحات فوق، می‌بایم که بهترین روش و مهم‌ترین عامل برای رشد انسان بالغ در آموزش مفاهیم دینی، همان ارائه کلیدها و ملاک‌ها و روش‌هاست.

اما سؤال اساسی در این است که چگونه انسان از تفکر به تحقق مفاهیم دینی می‌رسد؟ در این مورد باید گفت انسان دشمنی آشکار دارد به نام شیطان که کارش غافل کردن انسان از استعدادها و ظرفیت‌هایش است و مدام سعی دارد تا او را با سرگرمی‌ها و هیچ‌ها و پوچ‌ها مشغول کند و نکته بسیار مهم این است که وقتی انسان از استعدادهایش غافل شود، دیگر رشدی و پیشرفتی ندارد؛ پس شیطان دشمن رشد انسان است. از این رو، چیزی که می‌تواند انسان را از این غفلت نجات دهد و به انسان تذکر بدهد، تفکر است. این تفکر است که انسان را به استعدادهایش، ظرفیت‌هایش متوجه می‌سازد و او را رشد می‌دهد و از غفلت نجات می‌دهد. اما چگونه؟ گفتیم تفکر یعنی کنار هم چیدن چند معلوم برای حل یک مجهول (نتیجه). از تعریف این مطلب به دست می‌آید که ما قبل از چیدن معلومات نیازمند به خود معلومات و مواد خام هستیم، و تفکر حاصل نمی‌شود، مگر با وجود این مواد خام که ما به این مواد خام می‌گوییم «تدبیر». تدبیر؛ یعنی از سطح به عمق کاویدن؛ یعنی احوالات خود را مورد مطالعه قرار دادن. *استاد صفایی حائری* معتقدند که همه ما انسان‌ها برخوردارها و رفتارها، آمدن و رفتن‌هایی داشته‌ایم؛ مطالعه و تأمل بر روی اینها می‌تواند به انسان معلوماتی دهد. انسان می‌تواند برخوردارها را بررسی کند و آمار بگیرد و سپس با تفکر در این آمار، به روحیه‌ها و امیال و خواسته‌های خود پی ببرد. می‌تواند محبوب‌هایش را در نظر بگیرد. در دوستانش بررسی و تدبیر کند و از آنها آمار بردارد در دفتر و یا در ذهن و سپس با تفکر به نتیجه‌هایی

کند؛ پس ضرورت بحث از شناخت، این گونه روشن می‌شود. حال که بحث از ضرورت شناخت به پایان رسید؛ این سؤال مطرح می‌شود که شناخت نسبت به چه چیزهایی باید پیدا کنیم یا به عبارت دیگر، متعلق شناخت چیست؟ باید گفت که ما دو نوع علم داریم: الف) علم حضوری؛ ب) علم حصولی. علم حصولی علمی است که از راه اکتساب به دست می‌آید و معلوم نزد شخص حاضر نیست. علم حضوری یعنی معلوم نزد خود شخص حاضر است؛ مثل گرسنگی برای شخص گرسنه. علم حضوری اصلاً خطا بردار نیست؛ برعکس علم حصولی که احتمال خطا در آن پیش‌بینی می‌شود؛ پس ما اگر بخواهیم به شناخت و علمی برسیم لازم است از علم حضوری الهام بگیریم.

براساس مطلب فوق لازم است تا از خود انسان شروع کنیم؛ یعنی نسبت به ظرفیت‌ها و استعدادها و وجودی انسان شناخت پیدا کنیم. وقتی انسان را شناختیم به شناخت خالق انسان می‌رسیم و وقتی انسان را جزئی از این هستی بیکران می‌بینیم، لاجرم نسبت به خود هستی و رابطه انسان با هستی به شناخت می‌رسیم. استاد صفایی در کتاب *تطهیر با جاری قرآن* نوشته‌اند که وحی، نیاز این وجود گسترده و غریب است و خاستگاه وحی همین وسعت و غربت آدمی است و همین است که در دنیای ارتباطات و در دهکده جهانی و حتی در خانه کوچک هستی هم سر بر دیوار می‌کوبد و با تجربه دیوارها به غیب روی می‌آورد و گفتیم که این گرایش به غیب در شناخت قدر انسان و در شناخت محدودیت هستی دنیا و در عامل کنجکاو و در انفجار نیروهای عظیم انسان ریشه دارد (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۰۷).

حال که دانستیم متعلق شناخت، انسان و هستی و خدای متعال است؛ سؤال اساسی مطرح می‌شود که چگونه به شناخت انسان و خدا و هستی برسیم؛ به عبارت دیگر، موانع و مقتضیات شناخت چیست‌اند؟ در این حیثه باید اشاره کرد که دو مانع بزرگ جلوی راه انسان هست که مانع اول، فرصت کم و مانع دوم، اسارت‌های زیاد است. فرصت کم است و کارها بسیار؛ چراکه اصلاً مشخص نیست ما تا چه زمان زنده هستیم؛ لذا باید از فرصت‌ها بهترین استفاده را ببریم؛ زیرا ما برای لحظه‌های عمرمان مسئول هستیم. لذا دیگر وقت آزمون و خطا نیست؛ باید راهنما و مرشدی برای راهنمایی انسان باشد تا فرصت کم و بار بسیار، جبران شود. پس حتماً باید مری داشت و راه را با آن مری سریع‌تر و بهتر طی کرد. اولین مری انسان هم، خدای متعال است و بعد از او حججش بر روی زمین، و سپس عالمانی که دین شناس و

گام اول برای فردی که می‌خواهد در او تفکر رشد کند، این است که تدبیر کند؛ یعنی مواد خام و مطالعات در پیرامون خود داشته باشد. گام دوم این است که این مطالعات و مواد خام را گزینش کند و آنهایی را که برای پاسخ به سؤالش لازم است را اخذ کند. گام سوم تعقل است که باید در جواب‌هایی که به وسیله تفکر به آنها رسیده، بسنجد و با ملاک زیاد شدن انسان، بهترین را انتخاب کند.

۴. موانع تفکر در انسان‌ها و راهکار برطرف‌کننده آنها

همه انسان‌ها دارای اسارت‌هایی از جمله هوا و هوس‌ها، حرف مردم، زیبایی‌ها و جلوه‌های دنیا هستند؛ اینها سبب می‌شوند که انسان رشد نکند و حرکتی نداشته باشد و تفکر او دچار انحراف شود. از این جهت برای اینکه انسان از این اسارت‌ها آزاد شود باید «عشق برتر» در او ایجاد شود؛ چراکه وقتی عشق برتر برای شخصی ایجاد شود، عشق‌ها و علائق کوچک قبلی خود را رها می‌کند تا به عشق برتر یا بزرگ‌تر دست یابد. چه زمانی انسان به عشق برتر رو می‌آورد؟ زمانی که شناختش نسبت به آن چیز کامل شود و همه جوانب یک چیز را بررسی کند؛ مثلاً زمانی انسان عاشق یک پارچه‌ای می‌شود، که بداند جنسش چیست؟ ساخت و تولید کجا هست؟ قیمتش چقدر است؟ طول عمر مفید آن چقدر است؟ برای چه لباسی دوخته شود بهتر است؟ وقتی ابعاد مختلف این پارچه بررسی شود، شناخت در انسان ایجاد می‌شود. انسان به آن پارچه یا شیء علاقه پیدا می‌کند و هرچه آن شیء مزایا و فواید بیشتری داشته باشد، علاقه هم بیشتر خواهد شد و از چیزهای دیگر که علاقه کمتری دارند صرف‌نظر خواهد شد.

وقتی هدف از شناخت مشخص شد که می‌خواهد ما را به عشق برتر برساند و از اسارت‌ها خارج کند، این سؤال پیش می‌آید که چه لزومی و ضرورتی دارد تا ما از اسارت‌ها آزاد شویم تا به شناخت برسیم؟ انسان‌ها نیازهای زیادی دارند و یکی از نیازهای مهم انسان جواب دادن به حس کنجکاو و بهترطلبی است. وقتی انسان بخواهد انتخابی داشته باشد و تصمیمی بگیرد، دنبال بهترین تصمیم است که متناسب با آرزوها و خواسته‌های او، تأمین نیازها و کمبودها و جلب منفعت و دفع ضرر او باشد. لذا برای اینکه انتخاب صحیح و سالمی داشته باشد، نیازمند این است که از ابعاد مختلف گزینه‌های پیش‌رو را با آگاهی کامل بیابد. در نتیجه برای به دست آوردن بهترین تصمیم و پاسخ به نیاز بهترطلبی لازم و ضروری است تا شناخت پیدا

اوست، درس بگیرد؛ مثلاً حالات خودش را مورد بررسی قرار دهد، بر خوردهایش را در مکان‌های متفاوت مورد مطالعه و بررسی قرار بدهد و این کار را وسعت ببخشد. نکته مهمی که در این بحث مطرح می‌شود این است که با توجه به وسعت تدبیر سعی شود تدبیرها متناسب با نیازهای انسان باشد.

قدم دوم متربی «تفکر» است؛ هنگامی که مواد خام به وسیله تدبیر و مطالعه احوالات خودمان به دست آمد، وقت آن رسیده که این اطلاعات را ساماندهی کنیم و با چینش و گزینش مناسب آنها به سوالاتمان پاسخ بدهیم و نتیجه گیری کنیم. اما سؤال مهم و اساسی این است که چگونه بین نیازها و تدبیرها و تفکرها هماهنگی ایجاد کنیم؟ یا اصولاً چگونه نیازها را بشناسیم؟ نیازهای ما را از حالت‌های روحی و صفات اخلاقی ما شناخته می‌شود؛ مثلاً شخصی که غرور دارد، این صفت اخلاقی او نشان دهنده آن است که ثروت و قدرت و... را از سوی خود می‌داند و برای داشتن اینها مسرور می‌شود و مغرور می‌گردد. لذا برای اینکه این روحیه را اصلاح کنیم، باید به او بفهمانیم که این نعمت‌ها از سوی او نیست؛ بلکه از سوی خدای متعال است و مالک و دارای چیزی نیست.

قدم سوم متربی این است که قوه «تعقل» خود را به کار بگیرد. عقل دو نظارت و دو کار اساسی دارد تا بتواند سنجش و میزان دقیقی به دست ما بدهد: اول نظارت بر اصل هدف‌ها و نفع‌ها و خوبی‌هاست. اگر با قوه عقل این نظارت را داشته باشیم، دیگر خوبی معنائش مشخص می‌شود که یعنی هر آنچه که تو را زیاد کند، می‌شود خوبی. لذا این گونه خوبی از خوشی جدا می‌شود و تلقین و تقلید و از انسان دور می‌شود. دوم هم نظارت بر راه‌هاست؛ یعنی وقتی که هدف درست شد و انسان هدفش از سطح تلقین و تقلید به عمق رشد و حرکت رسید، نظارت بر راه معنا پیدا می‌کند. لذا چون نظارت بر هدف بوده است، می‌تواند خوشی را فدای خوبی کند و این امر خواسته دل او و نیاز غریزه بهترطلبی اوست.

این شش قدم مربی و متربی می‌تواند در انسان شناخت‌هایی را به وجود بیاورد؛ شناخت از خود و هستی و خدا و همچنین احساس‌ها و عشق‌هایی را تا جایی که انسان از اسارت‌ها به حرکت‌ها و عمل‌ها دست یابد (ر.ک: صفایی حائری، ۱۳۸۲).

در پایان این بحث جا دارد مقاله را با این فراز از کتاب حرکت استاد صفایی به پایان برسانیم: «طرح کلی اسلام از آزادی و تفکر،

زمان‌شناس هستند. گرچه همه ما نسبت به هدایت و راهنمایی یکدیگر مسئول هستیم و باید یکدیگر را برای این امر یاری کنیم، حتی بقال با ترازویش، نجار با ساخت‌وسازهایش و باغبان با رسیدگی به درختانش؛ هریک می‌توانند به انسان درسی بدهند که مبدأ تحول افراد کثیری شود. مربی وقتی اسارت‌های زیاد متربی را می‌بیند، سه وظیفه «تزکیه، علم و تفکر» دارد:

قدم اول این است که او را از این اسارت‌ها آزاد کند و «تزکیه» بدهد. مربی باید انسان را از تعصب‌ها و تلقین‌ها و تقلیدها رها کند باید در او روحیه حقیقت‌طلبی را زنده کند تا پا روی تعصب خودش بگذارد؛ باید به او شخصیت بدهد تا دچار تلقین و تقلید نشود. قدم دوم این است که مربی روش فکر کردن را به او «تعلیم» دهد، به او یاد بدهد که چگونه مطالعه کند، چگونه فکر کند.

همان‌طور که در بالا گفتیم برای به جریان انداختن فکر باید از سؤال شروع کرد؛ آن هم سؤال‌های هوشمندانه و دقیق؛ که این وظیفه مربی را سنگین‌تر می‌کند و باید با آگاهی و دقت سؤال کند و طبق بحث ما در متعلق شناخت؛ اول باید سؤال از خود انسان شروع شود و بعد خدا و دین و... البته تفکر به تنهایی کافی نیست و نیازمند به مواد خام است؛ یا بهتر بگوییم، تدبیر است؛ چراکه انسان مواد خام را می‌گیرد و بعد فکر آنها را ساماندهی می‌کند و اضافات را خارج می‌کند و از عصاره مواد خام برای پاسخ به سؤال استفاده می‌کند. همچنین این تفکر اگر بخواهد درست جواب بدهد، نیازمند به سنجش است؛ میزان و ملاکی که انسان را به تلقین و تقلید برنگرداند.

قدم سوم مربی «تذکر» و یادآوری است. انسان‌ها دشمنی دارند به نام شیطان، که کارش این است که انسان را از ظرفیت‌هایش غافل کند و او را به زوال بکشاند؛ لذا وظیفه مربی معلوم می‌شود که باید به انسان تذکر دهد و او را آگاه سازد تا دچار این غفلت‌ها نشود و پیشرفت و رشد کند. نکته مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که تذکر باید در شرایط و موقعیت‌هایی صورت گیرد که بتواند اثرگذار باشد.

اما متربی هم وظایفی دارد که باید به انجام و تمرین مستمر آنها اهتمام داشته باشد و آن وظایف، همان سه مرحله تدبیر و تفکر و تعقل هستند که در اینجا به تفصیل به توضیح هریک می‌پردازیم:

قدم اول متربی «تدبیر» است. گفتیم تدبیر یعنی تهیه مواد خام و در دسترس قرار دادن آنها جهت فکر برای حل مجهولات و نتیجه‌گیری. متربی باید سعی کند که از هر چیزی که در اطراف

فرض کنید متری که از مربی درس تزکیه و تعلیم و تذکر را فراگرفته و در خود تدبیر و تفکر و تعقل را ایجاد کرده، با فقیر و نیازمندی مواجه می‌شود؛ او با خود تفکر می‌کند و می‌سنجد که پول در جیبم را برای خودم خرج کنم یا او را انفاق کنم؟ او به این شناخت و عشق برتر رسیده است که باید از عشق کوچکی مثل پول ته جیب بگذرد و رضایت خدای متعال که عشق برتر است را کسب کند و به مفهوم انفاق تحقق ببخشد.

منابع.....

- اسکندری، علاءالدین، ۱۳۸۸، *اندیشه‌های پنهان: رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان*، قم، لیلۃ‌القدر.
- اهداف دوره‌های تحصیلی نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۹۷، مصوب نهد و پنجاه و دومین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش، تهران، شورای عالی آموزش و پرورش.
- برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۹۱، تهران، شورای عالی آموزش و پرورش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دار العلم للملایین.
- سند تحول بنیادین آموزش و پرورش*، ۱۳۹۰، تهران، شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۸۱ق، *علل الشرائع*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- صفایی حائری، علی، ۱۳۸۱، *استاد و درس*، قم، لیلۃ‌القدر.
- ____، ۱۳۸۲، *مسئولیت و سازندگی*، قم، لیلۃ‌القدر.
- ____، ۱۳۸۶، *تطهیر با جاری قرآن*، قم، لیلۃ‌القدر.
- ____، ۱۳۹۸، *حرکت (تحلیل جریان فکری و تربیتی انسان)*، قم، لیلۃ‌القدر.
- ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۹۷، *سخت‌ترانی در مورد تفکر انسان عاقل در دین*، تهران، پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر.
- فرهادیان، رضا، ۱۳۸۲، *نقش تفکر در تحول اخلاق*، قم، مؤسسه فرهنگی تربیتی توحید.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معافی، محمود، ۱۳۹۵، *اهمیت تفکر در تعلیم و تربیت*، تهران، تایماز.
- نجفی هزارجریبی، حبیب‌الله، ۱۳۹۰، *جایگاه تفکر و اندیشه در تعلیم و تربیت*، بهشهر، اشرف البلاد.
- نجفی، حسن، ۱۴۰۰، *طراحی و اعتباریابی الگوی برنامه درسی هویت دینی مبتنی بر تفسیر المیزان در دوره اول متوسطه*، رساله دکتری مطالعات برنامه درسی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

شناخت و احساس، نظام‌ها و احکام تشکیل می‌شود. شروع مذهب با نظام تربیتی آن بود. در این نظام مطرح شد با چه روشی، روی چه کسانی و در چه هنگامی کار شروع می‌شود. روش این نظام تربیتی، داغ کردن نبود؛ شاخ و برگ دادن نبود؛ بغل کردن نبود؛ که روشنگری بود و بینات داشت. بعد از این بینات، کتاب روش و دستورالعمل داشت و سپس میزان و معیار داشت؛ تا تو کور نباشی و بتوانی خودت روی پای خود بایستی. این روش تربیتی، زمینه‌ساز نظام اخلاقی اسلام بشود و خصوصیت نظام اخلاقی این بود که مجموعه نیروهای انسان از بن‌بست بیرون می‌آمد و حتی بدی‌های او تبدیل می‌شد؛ هوس‌ها، بخل‌ها، حسدها و تمام نیروهای عظیمی که در انسان می‌توانستند شکل بگیرند و ممکن بود به بن‌بست برسند، در رابطه با یک شناخت و در رابطه با یک عشق بزرگ‌تر، امکان تبدیل داشتند. بخل به سخاوت، ریا به توحید، ترس به قدرت و هوس‌ها به اطاعت و حرکت تبدیل می‌شدند» (صفایی حائری، ۱۳۹۸، ص ۱۴۷-۱۴۸).

نتیجه‌گیری

در این مقاله ما به بررسی نظر و دیدگاه استاد علی صفایی حائری نسبت به نقش تفکر در آموزش مفاهیم دینی پرداختیم. مشخص شد که تفکر به معنای نتیجه‌گیری و از مجهول به معلوم رسیدن است. ایشان با بیان اینکه دین اصیل کامل‌ترین نوع از انواع دین است و دینی است که انسان را از اسارت‌ها آزاد می‌کند و او را به شناخت می‌رساند. راه‌حل‌هایی از اسارت‌هایی مثل ثروت، قدرت، تقلید، حرف مردم و... این است که انسان به عشق برتر و بزرگ‌تر برسد. راه رسیدن به عشق برتر هم این است که نسبت به آن عشق برتر شناخت حاصل شود و این شناخت به کمک مربی آگاه و مطلع، به وسیله تزکیه، تعلیم، تذکر در چارچوب تفکر صحیح صورت خواهد گرفت. این تفکر نیازمند به تدبیر (مواد خام) و تعقل (سنجش) است. هنگامی که مربی، متری را از اسارت‌ها تزکیه و پاک کند و چگونه تفکر کردن را به او تعلیم دهد و در غفلت‌ها به او تذکر دهد، نیمی از راه را آمده؛ باقی راه بر عهده متری خواهد بود و او باید با تدبیر مواد خام یا اطلاعات را جمع‌آوری کند و با تفکر و طرح سؤال آن معلومات را گزینش کند و نتیجه بگیرد و با تعقل، سنجش بین جواب‌ها و راه‌حل‌ها و هدف‌ها را اتخاذ کند. با این روش از آموزش می‌توان گفت مفاهیم دینی در زندگی متری محقق خواهند شد و مؤثر خواهند بود.